

## نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

نمادشناسی داستان‌های کوتاه ادبیات پایداری لبنان با تکیه بر کتاب «عناقید»

العطش» اثر علی حجازی (علمی- پژوهشی)

دکتر حسین مهتدی<sup>۱</sup>

عبدالرضا زارع<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از تجلیگاه‌های ادبیات مقاومت، داستان‌نویسی است، خواه داستان کوتاه باشد یا رمان. از میان کشورهای اسلامی، لبنان همواره مورد هجوم دشمن صهیونیستی بوده؛ به همین خاطر نویسندگان زیادی به بیان رشادت‌ها و پایداری مردم لبنان در برابر دشمنان خود پرداخته‌اند. کتاب «عناقید العطش» اثر علی حجازی با ۱۲ داستان کوتاه، به عنوان یک مجموعه داستانی به بیان پایداری و استقامت مردم لبنان پرداخته است. بررسی این کتاب از آنجا حائز اهمیت می‌باشد که نویسنده بر اثر شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه خود در داستان‌های واقعی خود از زبان رمز به موضوع پایداری و استقامت در برابر دشمن اشاره نموده است. آنچه نگارندگان در این مقاله برآند تا به آن پاسخ دهند این است که: ۱- مهمترین نمادهای بکار رفته در داستان‌های کتاب «عناقید العطش» چیست؟ ۲- نویسنده به چه دلیل از نمادهای مشخصی برای دشمن صهیونیستی استفاده کرده است؟ در پایان می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسنده کتاب، متناسب با هر یک از خصلت‌ها و خوی مستکبرانه دشمنان خود از نمادهای مشخصی اعم از جان‌دار و بی‌جان مانند: مار، کفتار، شیطان، مترسک و ... استفاده نموده است.

<sup>۱</sup> . استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس بوشهر (نویسنده مسئول) mohtadi@pgu.ac.ir

<sup>۲</sup> . کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵-۰۴-۰۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴-۰۹-۲۱

همچنین نویسنده به منظور بیان جلوه‌های مقاومت و پایداری مردم لبنان و عشق و دلبستگی آنان به وطن خویش، از نمادهای مشخصی در این زمینه بهره برده است. پژوهش حاضر بر آن است تا با روشی توصیفی - تحلیلی به بیان و رمزگشایی نمادهای مقاومت در کتاب «عناقید العطش» پردازد و در خلال آن به مهمترین جلوه‌های ادبیات پایداری در داستان‌نویسی این مجموعه داستانی اشاره نماید.

## واژه‌های کلیدی

ادبیات پایداری، داستان کوتاه، نمادشناسی، عناقید العطش، علی حجازی.

### ۱- مقدمه

بشر از همان آغاز و قبل از پیدایش خط برای انتقال مفاهیم خود و یا حتی احساسات و عواطف درونیش از رمز و نماد بهره برده است و آثار برجای مانده بر دیوار غارها یا کتیبه‌ها مصداق بارز این امر می‌باشد. «استفاده از نماد در طی زمان‌ها و قرون به دست آمده و در تفکرات و رؤیاهای نژادهای مختلف جا گرفته است و در فراسوی مرزهای ارتباطی جای دارد. نماد اندیشه را برمی‌انگیزد و انسان را به گستره تفکر بدون گفتار رهنمون می‌کند» (هال، ۱۳۸۰: ۱۰). در ادبیات معاصر و داستان نوین، نویسندگان به دو علت به استفاده از نماد در داستان‌های خود روی آورده‌اند: ۱. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه ۲. مقتضیات هنری. به همین خاطر نویسندگانی همچون علی حجازی به استفاده از نماد در آثار خود روی آوردند. نماد یا رمز در بسیاری از موارد با واژه‌ها و اصطلاحات مشابهی همچون نشانه، تمثیل و استعاره در حوزه معنایی دچار تداخل و تلاقی می‌شود و به دلیل تساهل و تسامح اهل قلم و گاه به دلیل یکسان‌انگاری یا همسان‌پنداری این تعبیرات از سوی نویسندگان، به جای یکدیگر به کار می‌رود؛ به همین خاطر ابتدا نگاهی به معنای لغوی و اصطلاحی نماد پرداخته می‌شود.

رمز و نماد از نظر لغوی «کلمه‌ای است عربی که در زبان فارسی نیز به کار می‌رود. این کلمه در اصل مصدر مجرد از باب «نَصَرَ يَنْصُرُ» است. معنی آن به لب یا چشم یا به ابرو یا به دهن یا به دست یا به زبان اشارت کردن است. این کلمه، همچنان که در زبان عربی، در زبان فارسی نیز به معنی‌های گوناگون به کار رفته است. از جمله: اشاره، راز، سرّ، ایما، دقیقه، نکته، معما، نشانه، علامت، اشارت کردن پنهان، نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود، چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد و بیان مقصود با نشانه‌ها و علایم قراردادی و معهود است» (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱). «رمز، چیزی است از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس که به چیزی از جهان ناشناخته و غیر محسوس، یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره کند به شرط آن که این اشاره مبتنی بر قرارداد نباشد و آن مفهوم نیز یگانه مفهوم قطعی و مسلم آن تلقی نگردد؛ بنابراین به اختصار بیشتر می‌توان رمز را نشانه‌ای پیدا از واقعیتی ناپیدا شمرد (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۲۳).

در تعریف اصطلاحی و ادبی نماد چنین آمده است: «نماد دلالت بر ماورای معنای ظاهری است به اعتبار در نظر داشتن معنای ظاهری» (عباس، ۱۹۹۶: ۲۰۰) و یا اینکه گفته‌اند: «نماد یعنی لفظ اندک دارای معانی بسیار با اشاره کردن به آن معانی یا نیم‌نگاهی که بر آن دلالت دارد» (عبدالله خلف، ۲۰۱۱م: ۱۱۳). به عبارت دیگر «نماد کلمه، ترکیب یا عبارتی است که بر معنا و مفهومی غیر از آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد، دلالت می‌کند و به خاطر مفاهیم متعددی که در خود پنهان دارد، دستیابی به معنای دقیق آن ممکن نباشد (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۸۱).

باید توجه داشت که «نماد اساساً با علامت فرق می‌کند. علامت (signe) یک قرارداد اختیاری است که دال و مدلول (عین و ذهن) نسبت به هم بیگان‌اند؛ درحالی که نماد، همگونی دال و مدلول پیش‌انگاشته‌ی دارد و آن را مبنای یک پویایی سازمان‌دهنده می‌داند» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۹: ۲۶).

داستان کوتاه به عنوان بخشی از ادبیات هر سرزمین به شمار می‌آید. «ریشه‌های اصلی داستان کوتاه [عربی] به بیست و پنج سال اول قرن بیستم بر می‌گردد و از پیشگامان آن محمود تیمور و یحیی حقی می‌باشند» (عمران، ۲۰۱۱م: ۲۰). عنصر مقاومت در ادبیات عربی ریشه‌ای کهن دارد؛ چنانکه می‌توان گفت «مقاومت به طور آشکار در شعر جاهلی وجود داشته است. مقاومت در برابر شرایط سخت طبیعی، جنگ با امپراطوری ایران و روم، و رویارویی با مرفهان بی‌دردی که از احوال نیازمندان خبر نداشتند، از جمله مضامین شعر پایداری در دوره جاهلی است» (سعد قنديل، ۲۰۰۴م: ۶). اهمیت این بخش از ادبیات در جهان عرب تا آنجا است که با هر تجاویزی به سرزمین‌های عرب می‌توان داستان کوتاه را نیز، مانند شعر، دیوان عرب نامید؛ چرا که زبان گویای مقاومت و پایداری مردمش در برابر سلطه و خودکامگی است و همچون شعر و داستان بلند بخشی از ادبیات مقاومت آن سرزمین است.

«ادبیات مقاومت، مقابله با همه اشکال استعمار و ظلم است که در آن، سخن در جایگاه سلاح و تفنگ قرار می‌گیرد و این در حالی است که تأثیر سلاح و تفنگ محدود به عرصه جنگ است؛ اما تأثیر سخن ادبیات مقاومت، پیوسته ادامه دارد» (حسین، ۱۹۷۲: ۱۲).

### ۱-۱- بیان مسئله

در دو قرن اخیر، نسلی از شاعران و نویسندگان در لبنان رشد کردند که اوضاع نابسامان کشور خود را رصد نموده و هر یک، شیوه‌ای متفاوت را برای سبک نویسندگی خود برگزیده و در جهت رشد آن تلاش نموده‌اند. در این میان علی حجازی در کتاب «عناقید العطش» همچون دیگر آثارش که در قالب مجموعه داستان‌های کوتاه ادبیات مقاومت لبنان نوشته شده است، با زبان رمز به بیان مؤلفه‌های ادبیات پایداری می‌پردازد. او برای به تصویر کشیدن چهره دشمنان کشورش از زشت‌ترین نمادهای جاندار و بی‌جان بهره می‌گیرد و در هر قسمت از داستان‌هایش که تصویرگر استقامت و وطن‌پرستی ملتش می‌باشد از زیباترین نمادها بهره برده

است. پژوهش حاضر بر آن است تا مهمترین نمادهای بکار رفته در داستان‌های این کتاب را مورد بررسی قرار دهد.

### ۱-۲- پیشینه تحقیق

نمادپردازی و بهره‌گیری از نمادها در ادبیات معاصر عرب مورد توجه بسیاری از ادبا و پژوهشگران قرار گرفته است؛ اما همانگونه که پیشتر ذکر شد، نشر و داستان کوتاه کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین به ندرت می‌توان آثاری را یافت که به بررسی نماد در داستان‌های کوتاه ادبیات مقاومت نگاشته شده باشد. کتاب‌هایی که در زبان عربی درباره رمز و نماد نوشته شده است بیشتر ترجمه‌هایی هستند که از زبان‌های دیگر به عربی برگردانده شده است که عبارتند از: ۱- الرموز فی الفنّ - الأديان - الحیاة (فیلیب سیرنج ترجمه عبدالهادی عباس، دمشق، دار الدمشق، ۱۹۹۲م)؛ ۲- اشارات، رموز و اساطیر (مجموعه مقاله‌ها ترجمه فایز کم نقش، بیروت، عویدات للنشر والطباعه، ۲۰۰۱م) این دو کتاب در حقیقت به عنوان فرهنگ نمادها به حساب می‌آید. در زمینه مقاله‌ها می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «تحلیل نمادهای زنانه در رمان‌های غسان کنفانی» (ملا ابراهیمی و مونس، مجله فرهنگ زن در فرهنگ و هنر، دوره ۴، شماره ۲، بهار ۱۳۹۱) اشاره کرد. در این مقاله نویسندگان به بررسی حضور زن در رمان‌های غسان کنفانی از منظر نمادگرایی می‌پردازد و فقط نمادهای زنانه را بررسی کرده و به دیگر نمادهای نپرداخته‌اند. با جستجو در منابع متعدد آنچه درباره کتاب «عناقید العَطَش» می‌توان یافت، ترجمه این کتاب با عنوان «خوشه‌های تشنگی» (حسین مهتدی، تهران، نشر دبیزش، ۱۳۹۲) است و هیچ مقاله یا نوشته‌ای که به بررسی و تحلیل کتاب «عناقید العَطَش» پرداخته باشد، یافت نشد؛ بنابراین این مقاله نخستین اثری است که به بررسی و تحلیل داستان‌های این کتاب می‌پردازد.

### ۱-۳- اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش در این است که همان‌طور که پیشتر بیان شد، آنچه تاکنون در زمینه ادبیات پایداری مورد بررسی قرار گرفته، بیشتر در زمینه نظم و شعر بوده است و کمتر به داستان‌های پایداری پرداخته شده است به همین خاطر آثاری که حجازی در قالب داستان کوتاه و با بهره‌گیری از عنصر رمز نوشته است بسیار مفید و قابل تأمل می‌باشد؛ زیرا وی در عصر حاضر، گامی مهم در شناساندن چهره دشمن غاصب صهیونیستی به جهان اسلام برداشته است؛ بنابراین با بررسی و کشف نمادهای به کار رفته در داستان‌های کوتاه کتاب «عناقید العَطَش» به عنوان آخرین اثر منتشر شده از علی حجازی، می‌توان به گوشه‌ای از کارکرد نماد در داستان‌های کوتاه ادبیات پایداری لبنان اشاره کرد.

### ۲- بحث

#### ۱-۲- شرح حال نویسنده

علی حجازی متولد سال ۱۹۵۱م در روستای قبریخا از توابع شهرستان مرجعیون در جنوب لبنان می‌باشد (حجازی، ۲۰۰۳م: ۱۵۸) وی تحصیلات خود را تا دوره متوسطه در زادگاهش طی کرد؛ سپس به بیروت نقل مکان نمود تا تحصیلاتش را در دوره متوسطه ادامه دهد. وی دوره کارشناسی زبان و ادبیات عربی در «الجامعة اللبنانية» و کارشناسی ارشد را در دانشگاه «القدیس یوسف» و دکتری را در «الجامعة اللبنانية» گذراند. وی پس از اتمام تحصیلات عالی در مقطع دکترا، از سال ۱۹۸۸ تا به امروز به عنوان استاد دانشگاه لبنان مشغول به تدریس می‌باشد؛ همچنین وی عضو انجمن نویسندگان عرب و دبیر امور داخلی انجمن نویسندگان لبنان است. (همان: ۱۵۸) علی حجازی به عنوان پژوهشگر فرهنگ ملی، داستان‌های خود را برای دو مقطع سنی کودک و بزرگسال به رشته تحریر درآورده است. البته بیشتر داستان‌های وی به سبک داستان کوتاه یا «القصص القصيرة» می‌باشد که درون‌مایه آنها ادبیات پایداری است.

تألیفات وی عبارتند از: «شاعر من جبل عامل»؛ «الشیخ علی مهدی شمس الدین فی حیاته وأدبه»؛ «القصة القصيرة فی لبنان ۱۹۵۰-۱۹۷۵ تطورها وأعلامها»؛ «القبضة والأرض (مجموعه قصص)»؛ «العیون الغاربه (مجموعه قصص)»؛ «النعاس وأمیر العواصف (مجموعه قصص)»؛ «وفاء الزیتون (مجموعه قصص)»؛ «لغه الأرض والحیاء (مجموعه قصص قصيرة)»؛ «الأمثال الشعبیة»؛ «مرآة الطبیعة والناس» و آخرین کتاب وی با عنوان «عناقید العَطَش» می‌باشد که شامل ۱۲ داستان کوتاه با موضوع ادبیات پایداری است. نویسنده درون‌مایه‌های مقاومت را در قالب نماد در تمام داستان‌های این کتاب بیان نموده است.

## ۲-۲- مهمترین نمادهای پایداری در مجموعه داستان‌های «عناقید العَطَش»

با نگرشی در آثار شعری و داستانی شاعران و نویسندگان ادبیات مقاومت در می‌یابیم که جلوه‌ها و درون‌مایه‌های ادبیات پایداری عموماً به این مسائل اشاره دارند:

شهادت‌طلبی و فداکاری، ستایش پناهندگان و آوارگان، بیان قتلگاه‌هایی که ملت مقاوم مورد هجوم قرار گرفته‌اند، خوشبینی به آینده، دل‌تنگی و عشق به وطن، فرا خواندن ملت به وحدت، دعوت به پایداری و مبارزه با ظلم، آزادی‌خواهی، پرده برداشتن از چهره متجاوز و شناساندن افراد خودباخته. حال به مهمترین درون‌مایه‌های ادبیات پایداری در این مجموعه داستانی پرداخته می‌شود و در خلال آن نمادهای بکار رفته در آن مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد:

### ۲-۲-۱- تقویت روحیه شهادت‌طلبی و فداکاری و انتقام‌گیری

از آنجا که علی حجازی در متن جامعه لبنان زندگی می‌کند، همواره شاهد تجاوزات دشمن صهیونیستی به سرزمینش می‌باشد؛ از این‌رو به دلیل داشتن روحیه پایداری و مقاومت که

همواره در وجود خود احساس می‌کند، همچون دیگر هموطنان خود، نمی‌تواند در مقابل این تجاوزها بی‌توجه باشد. او با سلاح قلم به مبارزه با دشمن صهیونیستی بر می‌خیزد و در این اثرش نیز، همچون دیگر آثارش، ملت را به تقویت روحیه شهادت طلبی و فداکاری ترغیب می‌کند. مهمترین نمادهای بکار رفته در این زمینه عبارتند از:

پرنده (طائر): «نماد اسطوره‌ای و رمز روح آزاد و خونخواه است و به این اعتقاد و باور جاهلیت اشاره دارد که اگر مردی کشته شود و انتقامش گرفته نشود پرنده‌ای شبیه به جغد و به نام «هامه» از بالای سرش بیرون می‌آید و بر بالای قبر او فریاد سر می‌دهد که: مرا آب دهید، مرا آب دهید و اگر از قاتلش انتقام بگیرد از فریاد دست خواهد کشید» (مبرد، ۱۹۸۷م: ۳۰۶/۱). در داستان خوشه‌های تشنگی (عناقید العطش) نویسنده نیز بر این باور است که از قبر هر شهیدی یک پرنده‌ای بلند می‌شود و فریاد انتقام سر می‌دهد و تا انتقام خون شهید گرفته نشود، ساکت نخواهد شد: «فَتَحَّتْ عَيْنِي فَأَبْصَرْتُ طَائِرًا فَوْقَ كُلِّ رَأْسٍ مِنْ رُؤُوسِهِمْ، وَهَذِهِ الطَّيُورُ تَصْرُخُ أَسْقُونِي، أَسْقُونِي، هِيَ تَطْلُبُ الثَّأْرَ مِنَ الصَّهَابِنَةِ، مَصَاصِي دِمَاءِ الْأَطْفَالِ» (حجازی، ۲۰۱۲م: ۹۳). «چشمم را باز کردم و بالای سرهای شهیدان پرنده‌ای را دیدم و این پرندگان فریاد می‌زدند مرا آب دهید، مرا آب دهید، آنها خواهان گرفتن انتقام از صهیونیست‌ها بودند، اینها که خون کودکان را می‌آشامند.»

درخت انگور (الکرمه): «در اغلب تمدن‌ها رمز زندگی و حیات است» (الدلیمی، همان: ۲۳۳)؛ اما این درخت در داستان «خوشه‌های تشنگی» (عناقید العطش) نمادی برای تقویت روحیه انتقام‌گیری و شهادت‌طلبی است. نویسنده در این داستان بیان می‌کند که بر بالای قبر هر شهیدی درخت «الکرمه» (انگور) کشت کنند؛ زیرا با خون شهیدان آبیاری می‌شود و هرگاه کسی از میوه آن می‌خورد، عطش انتقام در او بیشتر می‌شود؛ بنابراین «الکرمه» نمادی برای تقویت روحیه انتقام‌جویی و شهادت‌طلبی در دل‌های ملت لبنان و مردم «قانا» است و شاخ و برگ و خوشه‌های انگور در دل تمام بازماندگان و حتی نسل‌های بعد نیز می‌روید: «نَعْمَ أَرْعُوا كَرْمَهُ»



وَسَطَ كَوْمَهُ الْقُلُوبِ هَذِهِ، لَتَتَّغَدَّى بِدِمَائِ الْأَطْفَالِ وَالْكِبَارِ، وَبِنَسْغِ عِظَامِهِمْ، وَمَدُّوا لَهَا الْعَمَدَ لِنَعْرَشٍ وَتَحَيَّمَ عَلَى كُلِّ حَبَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ...» (حجازی، همان: ۹۶). «بله یک درخت انگور در وسط این تپه قلب‌ها بکارید، تا با خون کودکان و بزرگان و شیرۀ استخوان آنها غذا بخورند، برای آن داربستی بکشید تا شاخه بر روی آنها بدواند و بر هر ذره‌ای از خاک این سرزمین خیمه افکند.» در حقیقت عنوان کتاب «عناقید العطش» (خوشه‌های تشنگی) از همین داستان گرفته شده است؛ چرا که درخت انگوری که بر بالای قبر شهیدان رویده‌اند از آنجا که با خون شهیدان آبیاری می‌شوند روحیه انتقام‌گیری را در کسانی که از خوشه‌های آن می‌خورند، تقویت می‌کند و همواره تشنه انتقام‌گیری و مقاومت هستند.

## ۲-۲-۲- نیروهای مردمی و رشادت‌های آنها

مجاهدت‌های نیروهای مردمی، به عنوان یک رسالت عمومی، همواره مورد توجه همه نویسندگان ادبیات مقاومت، هم در حوزه نثر و هم شعر، می‌باشد؛ چرا که یادکرد آنها، باعث تقویت روحیه جهاد در میان جوانان می‌شود.

زن سالخورده (المرأة فی الثمانین من العمر): در داستان «تمثالی نایاب... بوی عرقشان» (أیقونۀ نادرۀ... رائحة عرقهم) به این نماد اشاره می‌کند؛ زیرا پیرزن نماد حضور زنان در صحنه‌های دفاع از کشورشان است. نویسنده در این داستان به تلاش یک پیرزن در میدان نبرد برای شستن پیراهن رزمندگان اشاره می‌کند، او برای بیان این مفهوم از داستان قرآنی حضرت یعقوب و یوسف (علیهما السلام) بهره می‌گیرد؛ آن هنگام که حضرت یعقوب در آرزوی دیدار یوسف است و با استشمام بوی پیراهنش گویی یوسف را در کنار خود احساس می‌کند و چشمانش بینا می‌شود. این زن سالخورده نیز در پاسخ به کسانی که از او می‌پرسند که او در میدان نبرد مشغول چه کاری است؟ می‌گوید او مشغول شستن پیراهن رزمندگان است؛ پیراهن‌هایی که به جای بوی عرق از آن بوی خوش عطر به مشام می‌رسد: «إِنَّهُ أَجْمَلُ عَبَقٍ لِأَجْمَلِ رِجَالٍ رَأَيْتُ أفعالهم

فی حیاتنی... یکفیننی ذلک، لم تکتب لی مُشاهدتَهُم فی مواقعِ القتالِ. فَهَذِهِ ثِبَابُهُمْ، هَذَا عَرَفُهُمْ» (حجازی، همان: ۵۶). «این زیباترین بو برای زیباترین مردانی است که در طول زندگی دیده‌ام. آن برایم کافی است، باور نمی‌کردم که آنان را در میدان جنگ بینم. پس این لباسشان است، این عرقشان است.»

پروانه (الفرأشة): «آلیال» یک زن عکاس و سنی مذهب از شهر طرابلس لبنان است. نویسنده کتاب به خاطر اینکه این دختر جوان است به زیبایی از نماد پروانه (الفرأشة) برای او استفاده می‌کند. «آلیال» نماد انسانی است که شیعه و سنی بودن برایش مهم نیست، بلکه او در پی کشف حقیقت، با شهامت و رشادت تمام سعی در پرده برداشتن از جنایات رژیم صهیونیستی و افشای ماهیت آن دارد و سکوت در برابر تجاوز و جنایت دشمن در حق ملت و وطنش را جایز نمی‌داند و در این راه به طور فجیعی به شهادت می‌رسد، آنچنانکه در داستان «پروانه‌ای نورانی از شمال» (فرأشة الضوء الشمالیة) به آن اشاره می‌شود: «إِنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تَلْتَقِطَ صَوْرًا لِأَطْفَالِ قَانَا وَصَرِيْفَا وَبِنْتِ جَبِيلٍ، لِأُرْوَاهِمِ الْمَشْتَعْلَةَ عَلَى أَرْضِهِمِ الَّتِي تَشَبَّثُوا بِهَا، وَرَفَضُوا مُغَادِرَتَهَا، مُفْضِلِينَ الْمَوْتَ بَعِزًّا وَإِبَاءً عَلَى مَا قَدْ يُصِيبُهُمْ مِنْ ذِلٍّ وَأَنْكِسَارٍ...» (حجازی، همان: ۸۸). «او می‌خواست از کودکان قانا و صریفا و بنت جبیل عکس بگیرد، از روح‌های درخشان آنها عکس بگیرد که بر زمینشان چنگ زده‌اند و چسبیده‌اند؛ ولی حاضر به ترک آن نبودند و مرگ همراه با عزت را بر ذلت و خواری ترجیح دادند.» «لا، لا یُمْکِنُ، لَنْ أَسْکُتَ عَمَّا یَجْرِي. سَأُكْرِرُ مُحَاوَلَتِي ثَانِيَةً وَثَالِثَةً، وَسَأُصَوِّرُ، وَأُصَوِّرُ، وَسَأُكْشِفُ عَنْ حِقْدِ الطَّائِرَاتِ، قَافِزَاتِ الْحَمَمِ مِنَ الْجَوِّ، وَحِقَارَةَ الدَّبَابَاتِ الْإِسْرَائِيلِيَّةِ بَاعِثَةَ الْمَوْتِ فِي الْبَشَرِ وَالْحَجَرِ قَبْلَ تَحْوِيلِهَا إِلَى بُرُوجِ حَدِيدِيَّةٍ مَلْتَهَبَةٍ، بِمَا تَحْوِيهِ مَخَائِبُهَا مِنْ جُنُودٍ وَبَارُودٍ» (حجازی، همان: ۸۳). «نه، ممکن نیست، در برابر حوادثی که اتفاق می‌افتد هرگز سکوت نخواهم کرد. تلاشم را برای بار دوم و سوم به کار خواهم بست، به تصویر خواهم کشید و از کینه هواپیماها پرده بر خواهم داشت از بمب‌افکن‌هایی که بمب‌های آتشین بر سر مردم می‌انداختند، از کوچکی و حقارت تانک‌های اسرائیلی که عامل کشتار مردم

بود و همچنین سخن خواهم گفت از سنگ، قبل از اینکه به برج‌های آهنین و آتشین تبدیل شود، از مخفیگاه‌هایی که سربازان و مهمات را در خود جای داده است. «این زن عکاس با تمام توان در پی تصویربرداری از جنایات رژیم صهیونیستی است، او در حقیقت «پروانه» (الفَرَاشَة) نماد انسان حقیقین و حقیقت‌جو است و در این جا «آیال»، یعنی همان عکاس، همچون پروانه‌ای است که حقیقت را در وجود قربانیان و شهدای جنوب لبنان می‌بیند که روحشان همچون نوری است که حق را به او می‌نمایاند. «أَغْمَضَتْ عَيْنَيْهَا، وَرَاحَتْ تَتَمَثَّلُ نَفْسَهَا فَرَاشَةً ضَوْئِيَّةً تُحَوِّمُ عَلَى سِرَاجِ أَرْوَاحِ الضَّحَايَا الْمَشْتَعِلَةِ عَلَى الْأَرْضِ هُنَاكَ» (حجازی، همان: ۸۳). «چشمانش را بست و در ذهنش خودش را به شکل یک پروانه نورانی مجسم کرد که بر گرد چراغ روح‌های فروزان قربانیان افتاده بر روی زمین می‌چرخد.»

حمید (أبو ماجد): در داستان «حمید شتربان» (حمید جَمَال) به یک شخصیت داستانی به نام «حمید» اشاره می‌کند. وی نماد قهرمانی گمنام و آماده جانفشانی و فداکاری می‌باشد و در حقیقت یکی از هزاران مبارز گمنام است که در راه آزادی میهن خویش از جان و مال و خانواده خود می‌گذرد، تا جایی که حتی خانواده او نیز خبری از رشادت‌های او نداشتند و نمی‌دانستند که او شبانه بر روی شتر خود، مهمات و تسلیحات را برای رزمندگان مقاومت منتقل می‌کرد. وقتی که ابو محمد هم سلولی «حمید»، آزاد می‌شود، داستان زندانی شدن و علت بازداشتش را برای خانواده او بیان می‌کند: «أُحِسَّتْ لِلْمَرَّةِ الْأُولَى فِي حَيَاتِهَا، أَنَّهَا لَمْ تُعَدْ امْرَأَةً الْجَمَالَ وَحَسَبَ، بَلْ هِيَ امْرَأَةٌ أَبِي ماجد، نَاقِلِ الْكَاتِيوشَا بِاللَّيْلِ، عَالِجَمَلٍ..» (حجازی، همان: ۷۸). «ام ماجد برای نخستین بار در طول زندگی احساس کرد، او فقط همسر حمید شتربان نیست، او همسر ابو ماجد است منتقل کننده کاتیوشا در شب بر روی شتر...» در حقیقت این عبارت به این موضوع اشاره دارد که هستند کسانی همچون «حمید» که گمنام، به عنوان نیروی مردمی در جهت دفاع از کشورشان در لبنان به پایداری و استقامت پرداختند.

### ۲-۲-۳- عشق به وطن

حجازی با ذکر نمادهایی همچون نام شهرها یا اشخاص سعی در بیان میزان وابستگی و نیز دلبستگی هم‌میهنانش به سرزمین مادریشان دارد؛ زیرا «وابستگی و تعلق انسان به مکان، در انسان حس وطن‌پرستی و عشق به سرزمین و زادگاه پدری و مادری و از سوی دیگر حق تابعیت و شهروندی را فراهم می‌کند. انسان‌ها سعی می‌کنند خودشان را از طریق یک احساس مکانی تعریف کنند و آن را منشأ هویت خود بدانند» (روشنفکر و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۶۴).

آلینا: یک زن اهل رومانی است و در داستان «او ویرانه‌های ضاحیه را ندید» (کم تبصیر دماراً فی الضّاحیه) نمادی است برای ساکنین غیر لبنانی مقیم لبنان که حس وطن دوستی نسبت به این سرزمین در دلشان ریشه دوانده است و سرزمین لبنان را وطن خویش می‌دانند. او هنگام ترک فرودگاه خطاب به همسرش چنین می‌گوید: «أَنَا أَحْمِلُ النَّصْرَ الْمَتَحَقِّقَ فِي أَرْضِنَا عَلَيَّ قُوَّةَ ظَلَامِيَّةٍ إِرْهَابِيَّةٍ فِي الْعَالَمِ» (حجازی، ۲۰۱۲: ۱۱). «من پیروزی حتمی سرزمینمان بر سرکش‌ترین و ظالم‌ترین قدرت تروریستی جهان را با خود حمل می‌کنم.» «آلینا» با وجود اینکه لبنانی نیست در این عبارت از ضمیر «نا» در «أَرْضِنَا» استفاده می‌کند و این دلالت می‌کند که او لبنان را به عنوان کشور خود به حساب می‌آورد و عاشق آن می‌باشد. شوهر آلینا نیز نماد یک شهروند لبنانی است که به دلیل حس میهن‌دوستی و وطن‌پرستی حاضر نیست سرزمینش را ترک کند و در آن باقی می‌ماند تا با کمک به هم وطنانش ویرانه‌های کشورش را آباد کند.

حُجَّير (الحُجَّير): در این داستان، دره «الحجیر» رمز سرزمین لبنان می‌باشد که زادگاه شیرمردان مقاومت می‌باشد، «إِنَّهُ نَسَغُ حَيَاتِنَا» (حجازی، همان: ۴۵). «او (حجیر) شیره زندگی ماست» که مورد هجوم دشمن قرار گرفته و از سوی دیگر، نیروهای مقاومت جهت حفظ بقای آن از جان مایه می‌گذارند: «وَادِي الْحُجَّيرِ لَيْسَتْ مَغَارَةٌ إِنَّهَا مَأْسَدَةٌ» (حجازی، همان: ۴۲). «دره حجیر غار نیست بلکه آن محل شیران دلاور است». از سوی دیگر آب دره حجیر نیز در این داستان نماد زندگی و تداوم حیات می‌باشد و نوشیدن آب از دره حجیر به این مطلب اشاره

دارد که وجود و حیات ملت لبنان از وجود سرزمینشان می‌باشد و بقایشان به بقای آن بستگی دارد: «فَمِنْ مَاءِ الْحُجَيْرِ شَرَبْنَا، نَعَمْ، شَرَبْتُ الْقُرَى الْمُجَاوِرَةَ قَبْلَ تَفْكِيرِ الدَّوْلَةِ بِتَزْوِيدِنَا مَاءَ اللَّيْطَانِي» (حجازی، همان: ۴۲). «از آب دره حجیر نوشیدیم، بله، روستاهای مجاور نیز از آن آب نوشیدند قبل از اینکه دولت به فکر تأمین آب آنها از طریق رودخانه لیطانی باشد».

ابو محمد: یکی دیگر از شخصیت‌های داستانی و نمادین این کتاب است که در داستان «در آغوش گرفتنی صمیمانه بر حاشیه روزهای هفتگانه» (عِنَاقُ حَارًّا عَلَيَّ هَامِشِ الْأَيَّامِ السَّبْعَةِ) نماد یک فرد لبنانی عاشق میهن خود می‌باشد که با وجود خطرات جنگ حاضر به ترک سرزمینش نیست؛ بلکه خواهان ماندن در شهرش می‌باشد؛ چرا که از نگاه او کسی که وطنش را ترک کند، مانند کسی است که لباس خود را از تن در آورده است: «اللِّي يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مِثْلَ اللَّيِّ يَخْرُجُ مِنْ ثِيَابِهِ بَعْرِي». «کسی که از خانه‌اش خارج می‌شود مانند کسی است که لباسش را بیرون می‌کشد و عریان می‌گردد». ولی نزدیکانش از او می‌خواهند برای مدتی کوتاه، روستایش را ترک کند؛ به همین خاطر او را به زور سوار بر ماشین می‌کنند ولی در ادامه راه متوجه می‌شود که گاوش را بسته شده در اسطبل رها کرده است به همین خاطر اصرار دارد که به او اجازه دهند تا به شهرش بازگردد: «سَجَّلَ إِنَّهَا الْمَرَّةُ الْأُولَى الَّتِي أَتْرَكُ فِيهَا أَرْضِي. هَلْ تُصَدِّقُ، أَحْلِفُ لَكَ بِصَوْمِي، وَصَلَاتِي، لَوْ عَرَفْتُ أَنَّهُمْ سَيَأْتُونَ بِي إِلَى هُنَا، مَا تَرَكْتُ. وَكَلَّو قَطْعُونِي» (حجازی، همان: ۵۸). «ثبت کن، این اولین باری است که زمینم و خاکم را ترک می‌کنم. آیا باور می‌کنی، به نماز و روزه‌ام سوگند می‌خورم که اگر می‌دانستم که آنها مرا اینجا می‌آورند روستایم را ترک نمی‌کردم هر چند که مرا قطعه قطعه می‌کردند».

## ۲-۲-۴- دعوت به استقامت، پایداری و مبارزه با ظلم

استبداد و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، از جمله زمینه‌های شکل‌گیری ادبیات پایداری است و بذر اولیة ادب پایداری را ظلم و ستم موجود در جامعه و حوادث ناگواری

چون جنگ و بی‌عدالتی‌های اقتصادی و نظام‌های سیاسی استبدادگر و امثال آن می‌پراکنند؛ از این‌رو، حجازی نیز به عنوان یک نویسنده ادبیات پایداری با قلم‌فرسایی در این حوزه و ذکر نمادهایی که به این درون‌مایه از ادبیات مقاومت اشاره دارند سعی در تحریک و تقویت روحیه پایداری و مبارزه ملتش دارد.

درخت سندیان (السُّنْدِيَانَةُ): این درخت که به نام بلوط همیشه سبز نیز شناخته می‌شود با همین ویژگی می‌توان آن را نماد سرزمین لبنان دانست که همواره در برابر هجوم دشمن، مستحکم و پابرجا بوده و شاخ و برگ‌های آن نیز نماد ملت می‌باشد که از سرزمین خود در برابر هجوم دشمن محافظت می‌کنند. نویسنده در داستان «در آغوش گرفتنی صمیمانه در حاشیه روزهای هفتگانه» (عِنَاقُ حَارٍّ عَلَيَّ هَامِشِ الْأَيَّامِ السَّبْعَةِ) به این مطلب اشاره می‌کند: «مِثْلُ مَا تَعْمَلُ الْعَزَّةُ بِالسُّنْدِيَانَةِ السُّنْدِيَانَةُ بِتَعْمَلٍ فِيهَا. يَعْنِي؟ يَعْنِي الْعَزَّةُ تَأْكُلُ بِلُوطَ وَأُورَاقَ السُّنْدِيَانَةِ، وَأُورَاقُ السُّنْدِيَانَةِ وَأَغْصَانُهَا تَجْرَحُ جِلْدَهَا» (حجازی، همان: ۶۶). «همان‌طور که ماده بز نسبت به درخت سندیانه برخورد کند درخت سندیانه نیز با او همان‌طور برخورد خواهد کرد. یعنی چه؟ یعنی اینکه بز ماده، بلوط و برگ‌های درخت سندیانه را می‌خورد و شاخ و برگ‌های سندیانه پوست او را زخمی می‌کند». نویسنده با آوردن نام درخت «السندیانه» در حقیقت به این موضوع اشاره می‌کند که مردم باید در برابر دشمن از خود واکنش نشان دهند و از کشورشان محافظت نمایند، همان‌طور که درخت «سندیان» نیز در برابر ماده بز که شاخه و برگ آن را می‌خورد از خود واکنش نشان می‌دهد و او را زخمی می‌کند.

درخت سرو (السَّرْوَةُ): درخت سرو در همان داستان پیشین نمادی برای استقامت و راست‌قامتی ملت می‌باشد که با وجود تحمل بار سختی‌های جنگ، همچنان پابرجا است: «كَانَتِ السَّرْوَةُ الْكَبِيرَةُ الْمُعْطَاةُ بِغُبَارِ كَثِيفٍ، تَنْحَنِي وَتَرْتَفِعُ، تُؤْمِيءُ إِلَيَّ كَيْ أَضُمَّهَا» (حجازی، همان: ۷۰). «سرو بزرگ و پوشیده از غبار غلیظ، خم می‌شد و بلند می‌شد، به من اشاره می‌کرد

که او را در آغوش بگیرم.» نویسنده در این عبارت به این موضوع اشاره دارد که مردم باید استقامت و پایداری را از درخت سرو بیاموزند؛ زیرا در میان آتش جنگ همچنان ایستاده است. رنگ آبی (زرقاء): «رنگ آبی نماد آرامش، صداقت، حکمت و تفکر است» (معروف و باقری، ۱۳۹۱: ۴۹۲) و در داستان «عروسی گنجشکان» (غرسُ الدَّوَارِی) رمز آرامش و فضای امن پس از استقامت و پایداری در برابر دشمن می‌باشد: «رَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، رَأَيْتُهَا زَرْقَاءَ صَاقِيَةً! كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا مُتَابِعاً طَائِرَةَ اسْتِطَاعَ، أَوْ طَائِرَاتٍ مُغْيِرَةً فَأَرَاهَا رُمَادِيَةً، هَكَذَا يَتَرَاءَى لِي» (حجازی، همان: ۱۰۰). «سرم را به طرف آسمان بلند کردم آن را صاف و آبی دیدم! به آسمان نگاه کردم و دنبال هواپیمای شناسایی یا هواپیمای جنگنده بودم و این چنین در نظرم آمد که آنها را خاکستری می‌بینم.» آسمان صاف و آبی، نتیجه استقامت و پایداری مردم است و نمادی است برای پیروزی مقاومت بر دشمن صهیونیستی.

## ۲-۲-۵- شهید جاودانگی و روشنگری راه

یکی از مهمترین درون‌مایه‌های ادبیات مقاومت در تمام جهان و نیز در جهان عرب و لبنان، موضوع جاودانگی و روشنگری راه شهیدان است؛ لذا با بیان نمادهایی سعی در ارائه تصویری از سیر چنین ملت‌تی در مسیر حق و حقیقت و رسیدن به غایت نهایی و آزادی دارد.

خاکستر (الرَّمَاد): خاکستر نماد بخشش و مهمان‌نوازی است چرا که عرب می‌گوید «فِلَانٌ كَثِيرُ الرَّمَادِ» فلانی خاکستر خانه‌اش زیاد است و این کنایه از مهمان‌نوازی و بخشش او است. در داستان املاک شخصی (أَمْلَاكٌ خَاصَّةٌ) نماد شهید می‌باشد که هر چند با شهادت عمرش به پایان می‌رسد ولی خورش مایه برکت برای سرزمینش است؛ زیرا جاودانه خواهد بود و موجب رویش نهال شهادت‌طلبی در جامعه خواهد شد: «جَاءَ بَرْمَادِ الشَّهِيدِ وَبَدَّرَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ زَرَعَ، فَمَا زَرَعُهُ كَثِيراً، لِأَنَّ رَمَادَ الْخُلُصِ وَفَيْرُ الْعَطَاءِ». (حجازی، ۲۰۱۲: ۱۹) «خاکستر شهید را آورد و آن را بر زمین پاشید سپس شروع به زراعت کرد؛ پس کشته او به طور فوق‌العاده‌ای رشد کرد؛

زیرا خاکستر خالص بخشش آن زیاد است.» پاشیدن خاکستر شهید در زمین، نماد آن است که شهید زنده و جاودان است و خاکستر او نیز روشنگر راه آیندگان است.

تمثال شهید (النَّصَب): در داستان «املاک شخصی» (أملاکٌ خاصَّةٌ) فرزند یکی از شهدای مقاومت اصرار دارد تا تمثال پدرش را در همان جایی که او به شهادت رسیده است، نصب نماید و این نماد جاودانگی و زنده بودن شهید در یاد و خاطره مردم است که ملت با الگو گرفتن از این اسوه‌های مقاومت و پایداری در راه خود، که همان آرمان شهیدان یعنی آزادی خواهی است، ثابت قدم باشند و فرزندان شهدا، به عنوان میراث‌داران امانت پدرشان و طلایه‌داران این مسیر هستند: «لِذَا تَرَانِي مُصِرًّا عَلَى نَصَبِ النَّصَبِ هُنَا، وَهُنَا بِالْتَّحْدِيدِ، لِأَنَّ رِحْلَةَ أَبِي إِلَى حُرِّيَّةِ الْوَطَنِ كَانَتْ مِنْ هُنَا، كَمَا كَانَتْ مَوَاقِعُ الرَّاحِلِينَ فِي قَافِلَةِ أَبِي نُقَاطَ بَدَائِيَّتِهِمْ إِلَى الْوَطَنِ» (حجازی، همان: ۲۸). «اگر می‌بینی که اصرار دارم تا این تمثال را اینجا نصب کنم و به طور مشخص اینجا به خاطر این است که پدرم سفرش را برای آزادی وطن از اینجا شروع کرد، همان طور که همه کسانی که در کاروان پدرم بودند آنها نیز مکان خاصی دارند و مکان آنها اولین جایی است که سفر خود را برای آزادی وطن شروع کردند.»

نور(النُّور، الضَّوء): «نماد شناخت و حقیقت و خیر و نیکی است» (الدلیمی، همان: ۲۱۵). و در داستان «أملاکٌ خاصَّةٌ» نماد روشنایی و آزادی است که از خون شهیدان و سوختن آنان در آتش ظلم دشمن به دست می‌آید تا دیگران از تلائو این نور، یعنی آزادی، بهره ببرند. «سَأَفْنِي مَعَكَ وَ يَسْلِمُ هُوَ، وَيَسْتَمْتِعُ بِالنُّورِ وَحِيداً». (حجازی، همان: ۱۵) «من به همراه تو از بین خواهیم رفت در حالی که او سالم می‌ماند، و به تنهایی از نور بهره‌مند می‌شود» و در داستان «فَرَاشَةُ الضَّوءِ الشَّمَالِيَّةِ» نیز رفتن به سوی نور و عشق نسبت به آن، به تلاش در مسیر کشف حقیقت حق و باطل اشاره دارد: «أَغْمَضَتْ عَيْنَيْهَا، وَرَاحَتْ تَسْتَعِيدُ صُوراً مُرْعِبَةً ارْتَسَمَتْ فِي مُحِيلَتِهَا، بَعْدَ الْإِقْتِرَابِ الْأَوَّلِ مِنَ الضَّوءِ الْمُنْبَعِثِ مِنْ وَهَجِ أَرْوَاحِ أَبْنَاءِ الْجَنُوبِ الْمَلْتَحِمِينَ فِيهِ إِلَى دَرَجَةِ الْإِحْتِرَاقِ» (حجازی، همان: ۸۲). «چشمانش را بست و تصاویر وحشتناکی را که در ذهنش نقش



بسته بود به یاد آورد، بعد از نخستین نزدیک شدن به نوربرخاسته از تابندگی ارواح فرزندان جنوب، کسانی که در آن به درجه سوختگی رسیدند.»

### ۲-۲-۶- پرده برداشتن از چهره دشمن متجاوز

از ویژگی‌های انسان مقاوم، شناختن چهره ظالم و شناساندن آن به دیگران است؛ زیرا تا انسان دشمن ستمگر خود را نشناسد، چگونه می‌تواند دست به مبارزه و قیام علیه او بزند؛ پس حجازی نیز با بهره‌گیری از نمادهای مختلف، این هویت را برای انسان‌های مبارز آشکار و هویدا می‌سازد.

سر(الرأس): «سر نماد آغاز و پایان زندگی یا فکر و قانونی معین است» (الدلیمی، همان: ۲۰۱). در داستان (الحُجیر) نماد ماهیت رژیم اشغالگر صهیونیستی می‌باشد که موجودیتی نامشروع و غیر قانونی دارد و عدم وجود سر برای سرباز اسرائیلی به بی‌هویتی و به رسمیت نشناختن موجودیت او اشاره دارد: «إِنْ كَانَ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ رَأْسٌ مُنْذُ وُلْدِهِ، وَوُلِدَ كَيْأَنَّهُ السَّقَطُ عَلَى أَرْضِنَا» (حجازی، همان: ۴۸). «آیا این اسرائیلی از زمان تولدش و زمانی که رژیم نامشروعش در سرزمین ما متولد شد سری داشت؟» در ادامه نویسنده می‌نویسد: «عِنْدَمَا يَبْتُ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ - الصَّهْيُونِيِّ رَأْسٌ جَدِيدٌ، وَتَفْكِيرٌ جَدِيدٌ. يَعْرِفُ إِنْ كَانَ لَهُ رَأْسٌ أَمْ لَا» (حجازی، همان: ۴۹). «هنگامی که برای اسرائیلی صهیونیستی سر جدیدی و اندیشه جدیدی برآید، خواهد دانست که سری داشته یا نه.»

نویسنده در همه این عبارات‌ها با ایجاد تردید در داشتن سر (رأس) برای رژیم صهیونیستی به عدم مشروعیت آن اشاره می‌کند. در عبارت دوم نویسنده به این موضوع اشاره می‌کند که «سر» تمثیل آغاز و پایان زندگی یا فکر و قانونی معین است؛ بنابراین اگر برای رژیم صهیونیستی فکر و اندیشه جدیدی متولد شود این نشان می‌دهد که آن زنده است و «سر» دارد و از آنجا که فاقد فکر و اندیشه است؛ بنابراین مشروعیتی ندارد.

کفتار (الضَّبُع): «جمع آن «الضَّبَاع» است به معنای کفتار و آن مهلک‌ترین و زیان‌آورترین درندگان است» (مطرزی، ۱۹۷۹: ۴/۲). همچنین یکی از نام‌های این حیوان «أُمَّ قَشَعَم» است که آنرا مترادف با جنگ و مصیبت آورده‌اند. «أُمَّ قَشَعَم: الحرب، وَالْمَنِيَّة، وَالذَّاهِيَّة، وَالضَّبُع» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۳۴/۴). آنچه‌آن که عرب، آنرا برای خشکسالی و قحطی نیز کنایه می‌آورد. همان‌گونه که «ابن اثیر می‌گوید: کفتار در اصل یک حیوان است و عرب آنرا کنایه از خشکسالی می‌آورد» (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۹۶/۱۱). در داستان (الْحُجَيْر) نیز این حیوان نماد درنده‌خویی و سرشت خطرناک رژیم صهیونیستی و جنگ‌افزارهای مهلکش می‌باشد که وجودش در سرزمین لبنان موجب جنگ و مصیبت برای مردمش شده و به دنبال ویرانگری‌هایش چیزی جز قحطی و گرسنگی و فشار بر مردم به جای نگذاشته است: «الضَّبُع يَرْمِزُ إِلَيْهَا، إِلَى آلَيْتِهَا الْعَسْكَرِيَّةِ الَّتِي لَا تَهْلِكُ بِرُصَاصَتِهِ، بَلْ بِمُوجِبِهَا جَادَةٌ وَعَنْ قُرْب، أَيْ بِالِالْتِحَامِ» (حجازی، همان: ۳۷). «کفتار رمز اسرائیل است، رمز جنگ‌افزارهای نظامی اسرائیل است که با گلوله از بین نمی‌رود، بلکه با رویارویی جدی و از نزدیک یعنی با درگیری».

شیطان: در تمام کتب و داستان‌ها مظهر و عامل تمام وقاحت‌ها و اعمال شنیع می‌باشد و در داستان «خمیر» (عَجْنَةُ) نمادی است برای معرفی چهره پلید دشمن صهیونیست: «نَحْنُ نَحْسَبُ حِسَابَ الشَّيْطَانِ يَا ابْنِي. وَمَا دَخَلَ الشَّيْطَانُ بَعْدَ الْأَوْلَادِ؟ اللَّهُ يَخْرُبُ بُيُوتَهُمْ (وَأَنْفَجَرَتْ بِالْبُكَاءِ) اللَّهُ يُحْرِقُ قُلُوبَ «أَمَاتِن».. أَلَا تَعْلَمُ كَيْفَ يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَنَا؟...» (حجازی، همان: ۱۱۲). «پسرم، ما حساب کار شیطان را می‌کنیم. شیطان چه ارتباطی با تعداد فرزندان دارد؟ او زد زیر گریه و گفت: خداوند خانه خرابشان کند، خداوند مادرانشان را به عزایشان بنشاند... آیا نمی‌دانی چگونه فرزندانمان را می‌کشند؟»

مترسک (أَشْبَاحٌ مَنْصُوبَةٌ): مترسک را می‌توان مظهر حماقت و دروغ دانست و در داستان «خمیر ۲» (عَجْنَةُ ۲) بار دیگر در قالب تمسخر با آوردن واژه مترسک قصد معرفی چهره‌ای دیگر از رژیم صهیونیستی دارد، آنجا که «نَجِيب» هنگامی که از ایست بازرسی اسرائیلی‌ها می‌گذرد

آنها را با القاب مختلف صدا می‌زند: «الأكثرُ من ذلك»، «أنتى عندما مررتُ بالحاجزِ المثبتِ عندَ مَفرقِ «التَّامِرِيَّةِ»، سَخَرْتُ مِنَ الْعَكَارِيَتِ الْوَاقِفِينَ هُنَاكَ مِثْلَ أَشْبَاحِ مَنْصُوبَةٍ، هُمْ كَانُوا خَائِفِينَ، صَدَّقَنِي...» (حجازی، همان: ۱۲۸). «بیشتر اوقات، هنگامی که من به مواقع «تامریه» نزدیک می‌شدم نظامی‌های زشتی را که آنجا ایستاده بودند، مسخره می‌کردم افرادی که شبیه به یک مترسک بودند، باور کن آنها می‌ترسیدند».

مار(افعی): این لغت به عنوان نمادی برای دشمن اشغالگر است که باعث هلاکت و نابودی ملت و سرزمین لبنان می‌باشد و با ظلم و ستم زهرآگینش بر این سرزمین سلطه پیدا کرده و شکست و ویرانی را برایشان رقم زده است (سیدی و سالم، ۱۳۹۰: ۲۰۰). نویسنده نیز در داستان «پروانه‌ای نورانی از شمال» (فَرَاشَةُ الضَّوِّ الشَّمَالِيَّةِ) به این مطلب اشاره می‌کند: «قَرَأْتُ لَيْالُ خُطَّةِ الْعَدُوِّ جَيِّدًا، تِلْكَ الَّتِي تَمَثَّلَتْ بِصُورَةِ الْأَفْعَى الْفَاعِزَةِ فَاهَا، تَبَغَى التَّهَامَ ضَحِيَّتَهَا، وَسَحَقَهَا. فَبَعَدَ نَسْفِ الْجُسُورِ، وَتَقَطِيعِ الْأَوْصَالِ، تُصْبِحُ الضَّحِيَّةُ غَزَلَاءً، يَسْهَلُ الْإِنْقِضَاضُ عَلَيْهَا بَيْسِرٍ» (حجازی، همان: ۸۳-۸۲). «لیال نقشه دشمن را خوب فهمیده بود، نقشه‌ای که شبیه به یک افعی که دهانش باز باشد در آمده بود افعی‌ای که خواهان خوردن قربانیانش و له کردن آنها است، بعد از ویران کردن پلها و قطع کردن راه‌های ارتباطی، روی قربانیان بی‌سلاح و بی‌دفاع حمله بر آنها آسان می‌شود». در این عبارت نویسنده تصویری دیگر از چهره دشمن صهیونیستی را آشکار می‌کند و آن چهره مارگونه او است که همچون مار و افعی‌ای به جان مردم لبنان افتاده است.

## ۲-۲-۷- شناساندن افراد خودفروخته و بی تفاوت

روح نویسنده ادبیات مقاومت با موجودیت سرزمینش گره خورده است و اوج وطن پرستیش را با قلمش بیان می‌کند. حجازی نیز همچون دیگر نویسندگان ادبیات مقاومت، به واسطه حس میهن دوستی و وطن پرستی، از افراد وطن فروش و خودفروخته بیزار بوده و در اکثر داستان‌های خود، در کنار شخصیت‌های مثبت داستان، مواردی از این افراد را ذکر نموده و آنها را به عنوان

نماد حاکمان و سران و رهبران عرب معرفی می‌کند که چشم‌های خود را بر جنایت‌های صهیونیست‌ها بسته‌اند.

صاحب مزرعه (صاحبُ الحَقْلِ): در داستان «املاک شخصی» (أَمْلَاكٌ خَاصَّةٌ) نماد یک شهروند بی تفاوت است که وقتی فرزند یک شهید می‌خواهد تمثال پدرش را در مکانی که به شهادت رسیده است نصب کند، صاحب مزرعه مانع از این کار می‌شود و آن را ملک شخصی خود می‌داند: «أَهِيَ أَمْلَاكٌ أُبَيْكَ حَتَّى تَنْصُبَ الْحَجَرَ هُنَا؟ (قَالَ مُقَاطِعًا)» (حجازی، همان: ۲۴). «آن مرد در حالی که صحبت آن جوان را قطع می‌کرد، گفت: مگر اینجا املاک شخصی پدرت است که می‌خواهی تمثالی را نصب کنی؟». در حقیقت این صاحب مزرعه نماد انسان بی تفاوتی هست که نسبت به شهدای مقاومت هیچ توجهی ندارد و فقط به ملک شخصی خود توجه دارد. فرزند شهید نیز در پاسخ او به این بی تفاوتی و ممانعت از نصب تمثال پدرش می‌گوید: «الْأَمْلَاكُ الْخَاصَّةُ عِنْدَمَا تَكُونُ مُحْتَلَّةً تُصْبِحُ وَطَنًا نَعْمَلُ عَلَيَّ تَحْرِيرَهُ لِنَلَّا يُصْبِحُ أَمْلَاكًا خَاصَّةً» (حجازی، همان: ۲۷). «املاک شخصی و خصوصی هنگامی که توسط دشمن اشغال شوند به وطن تبدیل می‌شوند که باید برای آزادیش اقدام کنیم تا این وطن به املاک شخصی و خصوصی دشمن تبدیل نشود».

مأموران پلیس (رِجَالُ الدَّرَكِ): در همین داستان نماد مسئولان بی تفاوت و راحت طلبی هستند که هیچ سهمی در مبارزه و آزادی سرزمینشان نداشته‌اند و جانفشانی رزمندگان مقاومت را فراموش کرده‌اند. آنچنانکه در این داستان نیز پسر شهید هنگامی که مأموران پلیس در حمایت از صاحب مزرعه مانع نصب تمثال پدرش می‌شوند در خطاب به آنها این مطلب را یادآور می‌شود: «أَيْنَ كُنْتَ يَوْمَ زَرَعَ أَبِي دَمَهُ هُنَا عَلَى الْأَرْضِ، أَيَّامَ كَانَ الصَّهَابِيُّنَةُ يَقْصِفُونَنَا وَيَذِيقُونَنَا مُرَّ الْعَذَابِ؟» (حجازی، همان: ۲۶). «روزی که پدرم خونش را اینجا و در این زمین ریخت تو کجا بودی؟ روزی که صهیونیست‌ها ما را بمباران می‌کردند و طعم شکنجه و عذاب را به ما می‌چشانند تو کجا بودی؟» عبارت «أَيْنَ كُنْتَ يَوْمَ زَرَعَ أَبِي دَمَهُ هُنَا عَلَى الْأَرْضِ»

اعتراض به صاحبان قدرت و مسئولانی است که در دفاع از سرزمین خود در زمان جنگ هیچ نقشی نداشته‌اند و بعد از جنگ، صاحب قدرت شده‌اند و رشادت‌های رزمندگان را فراموش کرده‌اند.

### ۳- نتیجه‌گیری

از این مقاله می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

نویسنده در داستان‌های خود آنجا که می‌خواهد مقاومت و پایداری مردم لبنان و جاودانگی شهیدان را به تصویر بکشد از زیباترین و لطیف‌ترین نمادها بهره می‌گیرد؛ در مقابل برای به تصویر کشیدن تجاوز دشمن صهیونیستی و وحشیگری‌های او از خشن‌ترین و تمسخرآمیزترین نمادها استفاده می‌کند.

در بیان رمزگشایی از عنوان کتاب «عناقید العطش» (خوشه‌های تشنگی) می‌توان گفت نویسنده معتقد است که بر بالای قبر هر شهیدی باید درخت انگوری کشت شود. از آنجا که این درخت با خون شهیدان آبیاری می‌شوند، روحیه انتقام‌گیری را در کسانی که از خوشه‌های آن می‌خورند، تقویت می‌کند و همواره تشنه انتقام‌گیری و مقاومت هستند.

نویسنده کتاب «عناقید العطش» رژیم صهیونیستی را بزرگترین دشمن لبنان معرفی می‌کند و برای آن از نمادهای زنده «کفتار، مار...» و بی‌جان «مترسک ...» استفاده می‌کند؛ زیرا هر کدام از این نمادها یکی از خصلت‌های رژیم صهیونیستی را آشکار می‌کند.

نویسنده در این مجموعه داستانی بیان می‌کند همه مردم لبنان اعم از تحصیل کرده و کارگران و مردم عادی در برابر دشمن صهیونیستی به دفاع از کشورشان برخاستند. از نگاه نویسنده، حضور دانشجو در این مجموعه داستانی نماد مشارکت افراد تحصیل کرده و حضور راننده و شتربان نماد مشارکت طبقه پایین جامعه در پایداری و دفاع از کشورشان است.

نویسنده در این کتاب به افراد بی‌توجهی که در دفاع از کشورشان هیچ نقشی نداشته‌اند، انتقاد می‌کند و در نمادهای مختلفی از آنها نام می‌برد خواه فردی عادی همچون صاحب یک مزرعه باشد یا مسئولی دولتی که مأمور پلیس است.

از آنجا که لبنان کشوری با ادیان و مذاهب مختلف است یکی از مهمترین جلوه‌های ادبیات پایداری در این کتاب، حضور زنان سنی مذهب و حتی زنان غیر لبنانی مقیم لبنان در کنار رزمندگان مقاومت در دفاع از کشورشان است. او تنها راه نجات مردم لبنان را مقاومت و پایداری می‌داند.

## فهرست منابع

### الف. کتاب‌ها

۱. پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۱). **رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی**. چ هشتم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. حجازی، علی. (۲۰۱۲م). **عناقید العطش**. بیروت: دارالفارابی.
۳. .... (۲۰۰۳م). **القبضة والأرض**. چاپ دوم. بیروت: دار الآداب.
۴. .... (۲۰۱۲). **خوشه‌های تشنگی**. ترجمه: حسین مهتدی. (۱۳۹۲). تهران: نشر دبیزش.
۵. الحسین، قصی. (۱۹۷۲م). **الموت والحیاء فی شعر المقاومة**. بیروت: دار الرائد العربی.
۶. الدلیمی، سلیمان. (۲۰۰۶م). **عالم الاحلام تفسیر الرموز و الاشارات**. لبنان: دار الکتب العلمیة.
۷. ستاری، جلال. (۱۳۷۲). **مدخلی بر رمزشناسی عرفانی**. تهران: نشر مرکز.

۸. شوالیه، ژان و گربران، آلن. (۱۳۷۹). **فرهنگ نمادها**. ترجمه: سودابه فضایی. تهران: جیحون.
۹. عباس، احسان. (۱۹۹۶م). **فن الشعر**. بیروت: دار صادر.
۱۰. عمران، سعدی. (۲۰۱۱م). **کتاب معاصرون**. بیروت: دارالکاتب العربی.
۱۱. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). **القاموس المحيط**. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۲. مبرد، محمد بن یزید. (۱۹۸۷م). **الکامل فی اللغة والأدب**. تحقیق: تغارید بیضون و نعیم زررور. چاپ دوم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۳. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). **تاج العروس**. تحقیق: علی شیری. بیروت: دارالفکر.
۱۴. مطرزی، ناصر بن عبدالسید. (۱۹۷۹م). **المغرب**. تصحیح: محمود فاخوری و عبدالحمید مختار. حلب: مکتبه اسامه بن زید.
۱۵. میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳). **واژه‌نامه هنر شاعری**. تهران: کتاب مهناز.
۱۶. هان، جیمز. (۱۳۸۰). **فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب**. ترجمه: رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.

### ب. مقاله‌ها

۱۷. روشنفکر، کبری و اسماعیلی، سجاد و زارع برمی، مرتضی. (۱۳۸۹). «**درون مایه‌های مقاومت در شعر جواد جمیل با تأکید بر دفتر شعری (أشياء حذفها الرقابه)**». نشریة ادبیات پایداری. دوره ۲. شماره ۳. صص ۲۵۷-۲۷۶.

۱۸. سعد قنديل، ابراهيم. (۲۰۰۴/۴/۳). «من صور المقاومة في الشعر العربي القديم». الأسبوع الأدبي. شماره ۹۰۱. ص ۶.
۱۹. سيدى، سيد حسن و سالم، شيرين. (۱۳۹۰). «جلوه‌های پایداری در سروده‌های فدوی طوقان». نشریه ادبیات پایداری. دوره ۳. شماره ۵. صص ۱۸۵-۲۰۸.
۲۰. عبدالله خلف، جلال. (۲۰۱۱م). «الرمز في الشعر العربي». مجله دیالی. شماره ۵۲. صص ۱۱۰-۱۳۷.
۲۱. معروف، يحيى و باقرى، بهنام. (۱۳۹۱). «جایگاه نمادین رنگ در ادبیات مقاومت». نشریه ادبیات پایداری. دوره ۳. شماره ۶. صص ۴۷۷-۵۰۰.